فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc503787997)

[موضوعات مقدمه دوم باب اطلاق 2](#_Toc503787998)

[مقام ثبوت و اثبات 2](#_Toc503787999)

[نظرات در باب نسبت‌های مقاصد درونی متکلم در عالم ثبوت 2](#_Toc503788000)

[وجودی یا عدمی بودن اطلاق 3](#_Toc503788001)

[قائلین به عدمی بودن اطلاق در عالم ثبوت 4](#_Toc503788002)

[تفاوت اطلاق و عموم 5](#_Toc503788003)

[1. تفاوت در داشتن دال لفظی 5](#_Toc503788004)

[2. تفاوت در قوت شیوع و استیعاب 5](#_Toc503788005)

[نظر مرحوم شهید صدر در شیوع در اطلاق 6](#_Toc503788006)

[تفاوت لحاظ و ملحوظ 7](#_Toc503788007)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ نسبت اطلاق و تقید**

# اشاره

بحث در باب اطلاق پیرامون مقدمه دوم بود، برخی گفته‌اند که مقدمه دوم با توجه به اینکه عدم ملکه به شمار می‌آوردند، امکان تقیید است، برای روشن شدن این مقدمه بحث مقدماتی باید انجام بپذیرد، و آن نسبت بین اطلاق و تقیید است، اینکه اطلاق و تقیید به‌عنوان متقابلین، کدام‌یک از چهار صورت متقابلین را در بردارند.

# موضوعات مقدمه دوم باب اطلاق

در بررسی این مقدمه بیان شد که باید در دو مقام موضوع را مورد بحث قرارداد:

1 – ثبوت

2 – ثبوت

# مقام ثبوت و اثبات

یک‌بار بحث می‌شود که اطلاق و تقیید در عالم اغراض و ارادات متکلم چه نسبتی با هم دارند، قبل از اینکه نوبت سخن و کلام و استظهار سخن متکلم به میان بیاید، این مقام و عالم ثبوت است.

یک‌بار هم هست که بحث از عالم اثبات می‌شود، در مقام استظهار سخن متکلم، یا مطلق است و یا مقید است، اطلاق و تقیید مقام استظهاری و استکشاف از کلام متکلم، مقام اثبات است که در مقام دوم باید موردبررسی قرار بگیرد.

# نظرات در باب نسبت‌های مقاصد درونی متکلم در عالم ثبوت

در مقام اول که مقام ثبوت است، در متن واقع وقتی می‌خواهد تصویر و اراده در مقام اغراض و مقاصد و خواسته‌های درونی متکلم بکند که به طور مثال عالم را به طور مطلق اکرام بکند، یا اینکه عالم مقید به عدالت را می‌خواهد اکرام بکند، این نسبت‌ها به چه صورت است، در اینجا سه نظریه وجود دارد:

1 – نظریه تضاد که مرحوم آقای خویی و برخی از شاگردان ایشان مثل آیت‌الله وحید تمایل به این نظر دارند.

2 – نظر دوم؛ عدم و ملکه است که مرحوم آقای نائینی و حضرت امام به آن تمایل دارند.

3 – نظر سوم؛ سلب و ایجاب یا قریب به سلب و ایجاب است که شهید صدر تمایل به این نظریه دارند، همچنین مرحوم آیت‌الله تبریزی به یک شکلی به این نظر تمایل دارند.

قبل از بیان این نظرات، یک بحث تحلیلی نسبتاً جامعی پیرامون ملکه و عدم ملکه بیان شد، گفتیم که عدم ملکه، ما من شأنه است، اما این من شأنه، مراتب و انواع و اقسامی دارد، مقصود شأنیّت فردیه نیست، بلکه شأنیّت می‌تواند مراتب داشته باشد و بر اساس مراتب، قابل‌تعیین درجه‌ای برای مراتب باشد.

به نحو مترتب دو سؤال وجود داشت:

1 – سؤال اول این بود که اطلاق امر وجودی است یا امر عدمی است؟

2 – سؤال دوم این است که بر فرض اینکه بیان شد که امر عدمی است، آیا عدم ملکه است، یا عدم سلب و ایجاب است؟

# وجودی یا عدمی بودن اطلاق

اینکه اطلاق امر وجود است یا امر عدمی است، معرکه آراء است، همه قبول دارند که در اینجا اطلاق لا بشرط قسمی است، اطلاق این است که قیود را، ولو به نحو اجمال در نظر می‌آورد، یعنی در نظر می‌آورد که به طور مثال عالم تقسیماتی دارد، ولو تقسیم خاص هم نباشد، در لا بشرط قسمی، این اندازه را همه قبول دارند که قیود را مدنظر قرار می‌دهد و آن‌ها را در موضوع اخذ نمی‌کند، منتها اینکه قیود را در نظر می‌گیرد و در موضوع اخذ نمی‌کند، بر دو قسم است:

1 – گاهی قیود را به جهت تفصیلی در ذهن خطور می‌دهد، به طور مثال می‌گوید که عالم یا عادل و یا غیر عادل است، اما برای من این‌ها مهم نیست.

2 – اینکه تفصیلاً نیازی نیست، بلکه علی الاجمال توجه می‌کند که این عالم، حتماً انواع و اقسامی دارد، اما برای من آن انواع و تقسیمات، اهمیتی ندارد، بلکه قصدم این است که عالم بما هو عالم اکرام بشود.

مثل مرحوم شیخ و مرحوم آقای خویی بر این نظریه هستند که اطلاق مثل تقیید امر وجودی است و متضادین هستند، یا اینکه عدمی است که مرحوم آقای نائینی و برخی دیگر بر این نظریه هستند.

# قائلین به عدمی بودن اطلاق در عالم ثبوت

آن‌هایی که شاید بیشتر باشند و قائل هستند به اینکه اطلاق در عالم ثبوت، عدمی است، تأکیدشان بر این نکته است که در عالم ثبوت، مفهومی را که در حکم خودش اخذ کرده است، مثل عالم، رقبه و امثالهم، یا قید می‌زند که امر وجودی است، یا قید نمی‌زند، قیدی در کنار عالم لحاظ نمی‌کند، در عالم اراده‌اش، این قید دخالتی ندارد، درواقع عدم دخالت قید و عدم تأثیر قید در اراده او، همان اطلاق است، طبیعت و قیود را دیده است و عدم لحاظ اخذ آن قیود، درواقع اطلاق است.

اساس اطلاق این است که قیود مقسمه و منوعه ذات را لحاظ کرده و آن‌ها را اخذ نکرده است، تعبیر رفض قیود، یک تعبیر مسامحی است، واقع اطلاق این است که این قیود اخذ نشده است.

شیخ و مرحوم آقای خویی و آیت‌الله وحید می‌فرمایند که به این حد اطلاق نیست، صرف اینکه قیود را دیده است و اخذ نکرده است، اطلاق نیست. این بزرگان یک مقدمه‌ای دارند که می‌فرمایند در عالم ثبوت برای متکلم حکیم و متوجه، اهمال معقول نیست، اهمال ثبوتی برای متکلم حکیم در برابر قیود معقول نیست، وقتی‌که در عالم ثبوت اکرم العالم را اراده می‌کند، این عالم یا شیوع و سریان دارد، یا ندارد، نمی‌شود گفت که در عالم واقع، هیچ‌کدام از دو تصویر را ندارد؛ متکلم حکیم اگر متوجه بشود به اینکه این عالم انواع و اقسامی دارد، یا جریان و سریان را اراده می‌کند، یا تقید را اراده می‌کند، در اینجا اطلاق به صرف عدم قید نیست، این هم ممکن است در کارش دخالت داشته باشد، منتها اطلاق وقتی تمام می‌شود که آن سریان و شیوع را لحاظ بکند، لذا در تعبیر قدما می‌گفتند که «المطلق ما دل علی شایع فی جنسه»، خود اطلاق یک مفهوم وجودی است، یعنی سریان و فراگیری و استرسال. در متن واقع این مفهوم را که موضوع قرار داد، یا این است که سریان و جریان آن را در همه انواع و اقسام اراده می‌کند، یا اینکه تقید به یک قسمی است، یا در عالم واقع اراده او روی عالم عادل قرار گرفته است، یا اینکه اراده او روی شایع همه اقسام عالم قرار گرفته است که توقف بر یک قسم ندارد.

پس در اطلاق با توجه به بیانات مرحوم شیخ و آقای خویی نقل شده است، صرف این نیست که قید را در جایی که می‌توانسته فی ما من شأنه بگوید، اما نگفته است، البته این قید را مقصود نکرده است، قید در اراده او دخالت ندارد.

به صرف اینکه قید را اراده نکرده است، اطلاق درست نمی‌شود، اطلاق این است که شیوع و سریان لحاظ شده است، دیدن این شیوع و سریان، امر وجودی است، عدم لحاظ مقید بودن نکرده است، بلکه لحاظ سریان و شیوع کرده است.

نظر اول می‌گوید که اطلاق عدم لحاظ تقید و محدودیت است، نظر دوم می‌گوید به صرف عدم لحاظ مقیدیت و محدودیت، اطلاق درست نمی‌شود، بلکه دیده است که شیوع و سریان دارد که نتیجه آن تضاد می‌شود.

آیت‌الله وحید می‌فرمایند که خود کلمه اطلاق، یک مفهوم وجودی است، اطلاق به معنای شیوع و سریان است، غیر از عِما است، وقتی گفته می‌شود که این فرد أعمی است، در مفهوم عِما یک امر وجودی ملحوظ نیست، عِما به معنای نبود بصر اما فی ما من شأنه بصر است، اما در اطلاق و استرسال و شیوع که مفاهیمی است که در حوزه مطلق به کار می‌رود، تبادر ذهنی ما از این لفظ، آن نیست، مثل عِما نیست، بلکه چیزی بالاتر از عِما است، وقتی عِما گفته می‌شود، مفهوم در تبادرات او، نبود فی ما من شأنه الوجود است، اما وقتی اطلاق گفته می‌شود، این‌طور نیست که گفته شود، عدم التقیید فی ما من شأنه التقیید، بلکه چیزی بیش از این است، در اینجا لحاظ شیوع شده است.

خود واژه اطلاق با عِما فرق می‌کند، عِما همان عدم، اما فی ما من شأنه الوجود است، اما اطلاق عدم قید فی ما من شأنه القید به تنهایی نیست و به صرف این اطلاق تمام نمی‌شود، در مقام بیان بوده و اراده او به همه طبیعت تعلق گرفته است، طبعاً همه طبیعت شمول دارد، این‌یک امر وجودی می‌شود.

# تفاوت اطلاق و عموم

## 1. تفاوت در داشتن دال لفظی

تفاوت اطلاق و عموم در مقام اثبات است، در مقام ثبوت شاید تفاوتی نباشد چرا که عموم نیز یک امر وجودی و استیعاب است، در عالم ثبوت وقتی‌که شیوع و سریان را می‌بیند، هم می‌شود گفت که مطلق است و هم می‌شود گفت که عام است، اما در عالم اثبات فرق دارند، در عالم اثبات عموم دال لفظی دارد اما اطلاق دال لفظی ندارد. اگر شیوع و سریان را تصریح لفظی بکند، دال لفظی برایش لحاظ بکند، در این صورت عموم می‌شود، اما اگر دال لفظی برای این نگذارد، بیشتر به سیاقات و قرائن حالیه اعتماد بکند، در این صورت اطلاق است.

تفاوت اطلاق و عموم در عالم ثبوت نیست، همه در عالم ثبوت، همان استیعاب و شمول و شیوع است، منتهی تفاوت این‌ها در قالب‌های بیانی در عالم اثبات است که در عالم اثبات، عموم دال لفظی دارد، اما اطلاق دال لفظی ندارد.

## 2. تفاوت در قوت شیوع و استیعاب

بیان دیگر این است که ممکن است گفته شود که این تفاوت، علاوه بر جنبه اثباتی که بیان شد، در عالم ثبوت هم یک تفاوتی وجود دارد، منتهی تفاوت به مراتب است که لحاظ شیوع و استیعاب در عموم قوی‌تر است، اما در اطلاق لحاظ شیوع و سریان ضعیف‌تر است، تفاوت عالم ثبوتش در مرتبه شدت و ضعف لحاظ سریان است، دریکی لحاظ سریان قوی‌تر و در دیگری ضعیف‌تر است، درحالی‌که اگر کسی نظریه اول و عدمی اطلاق را بگیرد، در این صورت تفاوت اطلاق و عموم را، فراتر از این دو می‌داند، می‌گوید تفاوت این‌ها پایه‌ای است، عموم یک امر وجودی است، استیعاب وجودی است و اطلاق همان امر عدمی است، در این صورت تفاوت خیلی زیاد می‌شود، درواقع اطلاق نوعی شیوع است و استرسال یک امر وجودی است.

# نظر مرحوم شهید صدر در شیوع در اطلاق

مرحوم شهید صدر نسبت به بیانی که آقای خویی و به نحوی مرحوم شیخ فرمودند، می‌فرمایند شیوعی که در اطلاق می‌بینید، باید ببینیم از کجا پیدا شده است، این شیوع را به عنوان یک امر وجودی قبول داریم، اما این شیوع در ذات اطلاق نیست، در ملحوظ در باب اطلاق نیست، بلکه از شئون قهری خود لحاظ است، وقتی مولا لحاظ می‌کند، ملحوظ او عدم قید است، به طور مثال لحاظ کرده که عالم در اینجا قیدی نخورده است، شیوع در ملحوظ نیست، این شیوع از لوازم قهری لحاظ است، وقتی مقام بیان بود، یعنی خواسته را تنظیم می‌کند و در آن خواسته قید را نمی‌آورد، لازمه آن شیوع و استرسال است، نه اینکه شیوع را او مقصود کرده است، شیوع که امر وجودی است لازمه لحاظ عدم قید در این طبیعت است.

پس شیوع که یک امر وجودی است، از نتایج لحاظ عدم قید است، نه اینکه خود آن اطلاق باشد، اطلاق آنی است که طبیعت را دیده است، اما قید را ندیده است، از لوازم قهری لحاظ او این است که یک شیوعی در اینجا وجود دارد، اما این شیوع، ملحوظ او نیست، حقیقت اطلاق، این شیوع نیست، این شیوع از لوازم قهری مترتب بر عدم قیدی است که لحاظ شده است، حقیقت اطلاق این است که طبیعت را دیده است و قید را ندیده است، حتی من شأنه الوجود را می‌فرمایند که دخالت ندارد.

لحاظ عدم هم یک امر وجودی است، اطلاق از لوازم این لحاظ است، شیوع و استرسال از لوازم لحاظ است، چیزی که ما در باب قید و عدم قید داریم، ملحوظه است.

لحاظ؛ یک فعل وجودی است، این لحاظ گاهی قید است و گاهی عدم قید است، اگر لحاظ دیده شود، این‌ها همه وجودی هستند، اما اگر ملحوظ دیده شود، در این صورت فرق می‌کند، در آنجا قید و در اینجا عدم القید است.

عدم لحاظ قید، گاهی به نحو اهمال است، اما اگر عدم لحاظ را توجه کرد، در این صورت اطلاق است، ایشان می‌گوید که این لحاظ یک فعل نفس است که در حقیقت اطلاق دخالت ندارد، اطلاق و تقیید ملحوظه‌ها هستند، لحاظ یک امر وجودی است، لحاظ مقابل اهمال است.

# تفاوت لحاظ و ملحوظ

لحاظ در تقیید، روی وجود قید رفته است، در اطلاق روی عدم قید رفته است، لحاظ؛ تقیید و اطلاق را از هم جدا نمی‌کند، بلکه فعل نفس است، اما در اینجا مقابل اهمال است، اینکه لحاظ می‌کند، یعنی از اهمال بیرون آمده است، از اهمال که بیرون آمد، لحاظ او یک‌بار قید است و یک‌بار هم عدم قید است.

در اطلاق کسی نمی‌تواند بگوید که امر وجودی نیست، برای اینکه بالاخره لحاظ می‌کند، اما لحاظ وجودی در مقابل اهمال است، مهم این است که توجه او در تقیید و اطلاق به چه صورت است.

در تقیید ملحوظ امر وجودی است، اما در اطلاق امر عدمی است، نتیجه لحاظ مقابل اهمال که از اهمال بیرون آمده است و اینکه عدمی را لحاظ کرده است، ، نتیجه نبود این قیود، شیوع و اطلاق است.

دو امر وجودی در اینجا هست، اما هیچ‌کدام حقیقت اطلاق نیست.